

مثل هیچ کس

ترانه های عاشقانه
مریم حیدر زاده

به همراه مصاحبه مریم حیدر زاده



Mohamad Far
Mohamad.Far@Gmail.com
<http://partoflife.blogspot.com>

This E-Book published in 27 July 2005 by Mohamad Far
Create Adobe® PDF

فهرست :

مقدمه : مصاحبه مریم حیدر زاده با بی.بی.سی فارسی

1. تا قیامت
2. گفت و گو
3. مثل هیچ کس
4. به خاطر من
5. به خاطر تو
6. خلوت يك شاعر
7. این روزا
8. نامه بي جواب
9. زیر درخت آرزو
10. هوای رقتن
11. خیال
12. محبت
13. فاصله
14. آگه تو از پیشم بری
15. می دونم
16. حدس
17. يك فکر دیگر
18. رفع زحمت

مقدمه : مصاحبه مریم حیدر زاده با بی.بی.سی فارسی



یک ماه پیش برحسب اتفاق مریم حیدر زاده رو تو دوی دیدم. تو یک رستورانی بودیم و یکدفعه صدای آشنائی به گوشم خورد. صدای خیلی ظریف! بعد چند جمله شعر آشنا شنیدم. فهمیدم که خودش، مریم حیدرزاده است. رفتم خودمو معرفی کردم و خوشبختانه من رو شناخت. جالبه که من مدتها دنبال مریم بودم، شاعری که هم تونسته و هم جرأت کرده زبان مکالمه روزمره بین جوونا رو در قالب شعر بیان کنه. شاعری که شعرهاشو چه با اجازه چه بی اجازه از زیون خواننده های روز داخل و خارج کشور شنیدیم.

تو اون دو سه روزی که دوی بودیم مریم رو که به همراه مادرش آمده بود چندین بار ملاقات کردم. دختر خیلی شیک پوشیه و تا مدتی من محو انگشترها و دستبندش بودم و وقتی که کنارش نشستم حس کردم که "مریم، اشعه داره"! (اینها رو موقع مصاحبه متوجه شدم) بعد از اینکه ضبط صوتو روشن کردم مریم گفت : آدامس؟ منم فهمیدم که بله با یک خنده عصبی گفتم :بله؟ و از اون به بعد قول دادم که با دندان مسواک زده برم سر مصاحبه! یک ساعت و خورده ای با هم حرف زدیم که نتیجه اش این شد که می خونین:

بهزاد: باورم نمیشه که به این صورت اتفاقی بتونم از نزدیک بینمت و با هم صحبت کنیم.

مریم حیدر زاده: قربان شما من هم خوشحالم ... بر گل به اشتیاق تو شبنم گذاشتند، در کوچه های عاشق دل غم گذاشتند ... تو مثل یاس پاک و سپید و مقدسی، نام مرا به عشق تو مریم گذاشتند ... به نام تنها پناه آشفتهگان دیار سرنوشت. عرض سلام دارم خدمت تمام دوستان عزیز که در سراسر دنیا این مصاحبه رو می خونند. من خیلی خوشحال هستم که تونستم از نزدیک با یکی از پیام آورانی که در یکی از نقاط دنیا همچنان با عشق شدید به زبان فارسی مشغول فعالیتت آشنا بشم.

بهزاد: خواهش می کنم (با گوش قرمز) ... مریم، اول از آخر شروع کنیم! تو جدیداً یک آلبوم دکلمه وارد بازار کردی، میشه درباره اش بگی ؟

مریم حیدر زاده: این آلبوم سوم منه با نام "یا تو یا هیچ کس". کتابش دو سال پیش منتشر شده بود. در حقیقت این آلبوم گزیده ای از اشعار همون کتابه که منتشر شده و شامل ده قطعه دکلمه است. آهنگ متن رو آقای "آرتین شاهوران" انجام دادند. ایشون از خوانندگان جدید ما هستند که آلبوم

اولشون به نام "صورتک" سال گذشته در ایران با استقبال خوبی مواجه شد. من هم از کار خودم با ایشون بسیار رضایت دارم. این آلبوم هم توسط شرکت "شاخه طوبی" منتشر شده.

بهزاد: میشه به قسمتیش رو برامون بخونی؟

مریم حیدر زاده: این آلبوم با این شعر شروع میشه: عطر زرد گل یاس رو نمی خوام، نمره بیست کلاس رو نمی خوام ... من فقط تو چشم تو زندونی ام، عاشق های بی حواس رو نمی خوام ... من تو رو می خوام اونها رو نمی خوام، نفسم تویی هوا رو نمی خوام ... و در نهایت این آلبوم به یک لالایی ختم میشه.

بهزاد: (من بسته گریخته اشعار مریم رو شنیده بودم . مثلاً چند سال پیش فریبرز لاچینی آلبوم دکلمه "بخاطر تولدت" رو با مریم بیرون داد و اولین بار اونجا صداشو شنیدم. بعد تک و توک مادرم جزو نامه هاشون اشعار مریم رو پاورقی می نوشت! و خواننده ها هم خوب خیلی از ترانه هاشو خوندن. ولی خوشبختانه مریم تمام کتابهاشو به من داد که بخونم . من هم تو عالم بی خوابی شعرهاشو خوندم.) مریم اتفاقاً کتابها رو داشتیم می خوندم و می دیدم. نمیدونستم که تو نثر هم می نویسی!

مریم حیدر زاده: من نه تا کتاب منتشر شده دارم که دو تا از اونها نثر هست. یکی رو سال ۱۳۸۰ منتشر کردم به اسم "نامه هایی که پاره کردم" و یکی دیگه از اونها اردیبهشت سال جاری (۱۳۸۳) منتشر شد به نام "نامه هایی که پاره کردی" ... این سلسله مراتب نامه های عاشقانه ای هست که هر چند سال یک بار نوشته میشه. بسیاری از دوستان، حتی از خارج از ایران بعد از انتشار کتاب اول نثر من جواب تک تک این نامه ها رو دادند و این برای من خیلی زیبا بود و نامه های خواننده گان رو در کتاب دوم چاپ کردم.

بهزاد: به چه آدرسی برات فرستادند؟

مریم حیدر زاده: من یک صندوق پستی به شماره ۱۱۶ - ۱۷۸۳۵ دارم که دوستان میتونند به اون نامه ارسال کنند.

بهزاد: تمبر هم نزنن دیگه (با لحن مودبانه)؟

مریم حیدر زاده: فکر کنم باید بزنند!

مریم و سینما

بهزاد: من فیلمی دیدم به نام "چشمان سیاه" که درباره دختر شاعری بود. بنظر می یاد این فیلم داستان زندگی تو است، حتی وقتی که فیلمو دیدم

مردم می گفتن فیلم زندگی مریم حیدرزاده است! این موضوع درسته؟

مریم حیدر زاده: قبل از اینکه این فیلم ساخته بشه با من مذاکراتی انجام شد و من به دلایل کاملاً شخصی و معنوی این کار رو نپذیرفتم. شخصیت هنرپیشه ها همیشه برای من قابل احترام هست ولی من دوست داشتم در این فیلم نقش مقابل کسی باشه که واقعاً حس عاشقانه را نسبت به او دارم. عمده ترین دلیلی که بازی در این فیلم رو نپذیرفتم همین بود.

متاسفانه این شبهه در ایران هم به وجود اومد که این فیلم ممکنه برگرفته از داستان زندگی من باشه که اصلاً اینطور نیست و کوچکترین ارتباطی هم به این موضوع نداره. ممکنه به هر حال یک سری تشابهاتی از صحبت های من برداشته شده باشه و استفاده شده باشه که به نظر من کار درستی نیست ولی به هر حال اگر فایده ای داشته امیدوارم موفق بوده باشه.

مریم و عاشقی

بهزاد: مریم، چیزی که من رو شیفته کارهات کرده جمله های به یاد موندنی تو هستش. مثلاً شعر "نفرین ترین نفرینت" رو خیلی دوست دارم بیتهای خیلی باحالی گفتی پر از احساس...

اتفاقاً آقای به نام "محسن چاوشی حسینی" در آلبومی به نام "عاقبت عشق" این آهنگ رو اجرا کردند و بسیار زیبا خوندند. کاملاً حق شعر رو از طرف من ادا کردند. (این همون آهنگی است که به اسم نفرین روی بعضی سایتهای اینترنتی گذاشته شده و خیلی ها فکر می کنن که سیاوش قمیشی این آهنگ خونده) من یک جمله اون رو خیلی دوست دارم ... "الهی که روز وصال طوفان شه از سمت شمال، هیچ چی از اون روز نمونه به جز گلهای پرپرش". بریم سر مسئله احساس ... چون توی شعرهای تو من زیاد شروع می بینم. یعنی عاشقی ها آمدن و رفتن و دلت بارها شکسته. تلاطم های احساسی زیادی توی زندگی تا به حال داشتی؟

مریم حیدر زاده: بله.

بهزاد: (ای بگم چی بشن ...) حالا از کتاب "مثل هیچ کس" می خونم: "هوای رفتن که کنی مرگ گل های مریمه" که البته امیدوارم انقدر دلت نشکسته باشه ...

مریم حیدر زاده: به هر حال کسی که مسیر عشق رو انتخاب می کنه باید بدونه که نه راه برگشتی برایش وجود داره و نه باید برگرده پشت سرش رو نگاه کنه. چون اون دیگه به نظر من اسمش معامله است. وقتی اسم خودمون رو یک عاشق واقعی میگذاریم خیلی مسئولیت سنگینی داریم. مسئولتی در حد و اندازه های مجنون که فکر کنم کمتر کسی بتونه از عهده اش بر بیاد.

بهزاد: مخصوصاً توی دنیای امروز (از اون حرفای بابا بزرگی) ...

مریم حیدر زاده: بله کاملاً. عصر صنعت و تکنولوژی و هکر(hacker)! یاد کامپیوتر افتادم که اصلاً دوست ندارم!!! البته بجز ای میلش که خیلی به درد می خوره.

بهزاد: تو به عشق ابدی اعتقاد داری؟

مریم حیدر زاده: عشق های زمینی نمی تونند ابدی باشند ولی به هر حال می تونند جنبه تکاملی برای انسان داشته باشند. انسان با انسان تکمیل میشه. یعنی ما هر چقدر بگیم که یک عشق آسمانی میتونه یک سری نیازهای بشر رو پاسخ گو باشه به نظر من اینطور نیست. شاید چون

همیشه من احساسم کاملاً بر عqlم غلبه داشته این رو میگم. ولی به هر حال تجربه ها باعث سرخوردگی در عشق برای من نشدند. یعنی یک تجربه و یک شکست باعث نشد که من کلاً با عشق خداحافظی کنم و با وجود اینکه فاصله عشق و تنفر یک نقطه است، تنفر رو انتخاب کنم. بهزاد: پس بهتره شکست بخوری که برای ما شعرهای بهتری بنویسی (با خنده شیطانی) ...

مریم حیدر زاده: بله. فکر می کنم درست باشه. به دلیل اینکه همیشه غم تاثیر بیشتری توی زندگی افراد داره تا شادی. شادی دیدار، همیشه خیلی سریع تموم میشه. ولی اگر کسی آدم رو ناراحت کنه و اون از کسی برنجه خیلی خاطره اش بیشتر می مونه. متأسفانه این یک قانونه و همیشه همین طور هست. وقتی از عشق مطمئن میشیم تقریباً تبدیل میشه به عادت و اون عشق رو به نظر من کمرنگ می کنه. عادت در همه موارد خوب نیست! بهزاد: در مورد زندگیت برامون بگو ...



مریم حیدر زاده: من تقریباً سه سال و نیم سن داشتم که عمل آب مروارید روی چشمم انجام شد. سه نظر راجع به این عمل وجود داره. یک سری از پزشک ها معتقد هستند که دستگاه های بیمارستان عفونی بوده و عصب چشم راست من از بین رفته و چشم چپ هم ضعیف شده. یک سری هم این اشتباه رو می گذارند به حساب ناشی بودن و سهل انگاری پزشک. به هر حال من می گذارم به حساب یک کلید طلایی که در تقدیر انسان وقتی نهفته باشه تمام اتفاقاتی که میافته به نظر من بهانه هست. البته من خیلی از تصویرها رو یادمه. یک عروسک دارم که مال دو سالگیم هست به

اسم " نینا " که کاملاً اون رو یادمه و یک پلنگ صورتی... و عینک ذره بینی که خوشخبتانه دیگه نمی زنم! و رنگها رو هم بخصوص یادم میاد مخصوصاً رنگ سرخ. من همیشه دسته گل های عروس ها رو خراب می کردم و گل سرخ ها رو همیشه می چیدم! بیشترین گل ها رو هم از دسته گل عروسی خالم چیدم که همین جا ازشون معذرت خواهی می کنم!

بهزاد: ذوق شاعری از کی در تو گل کرد؟ اصلاً برامون بگو چی شد!

مریم حیدر زاده: مادرم میگه که از سه چهار سالگی خیلی دوست داشتی که آخر جمله هات شبیه به هم تموم بشه. یعنی اینکه می گفتند اگر خیلی هم مفهومی نداشت اما دوست داشتی کلمه های آخر جمله هات شبیه هم باشند. من از این موضوع چیزی یادم نمیاد منتهی اینها صحبت های ایشون هستند. فقط یادمه شعر رو خیلی دوست داشتم. یعنی اگر از

شعری خوشم میومد سریع ترجیح می دادم که دوباره بخونم و حفظش کنم. از هشت سالگی و در کلاس سوم دبستان اولین شعرم رو شروع کردم. یک شعری نوشتم که معلم به من گفتند این رو میتونی به چند تا از معلم های ادبیات سال های بالاتر نشون بدی که برات اشکال هایش رو برطرف کنند. یک نامه هم برای مادر من نوشتند که برای من کتاب شعر، مجله و چیزهایی که میشه توش شعر پیدا کرد رو کم کم بخونم. از اون موقع بود که با کیهان بچه ها، حتی حافظ و مثنوی معنوی که هیچ چیزی ازش نمی فهمیدم، شروع کردم و مادرم هم خیلی نقش مهمی توی این کار داشتند. خیلی چیزها می گفتند که معنی اون رو متوجه نمی شدم ولی خوندن اونها الان داره به وزن و قافیه من توی کاربرد شعریم کمک می کنه.

مریم یک رازی رو افشاء کرد

بهزاد: دوست دارم از اون لحظه ای برامون بگی که اولین کتاب شعرت چاپ شد ...

مریم حیدر زاده: اولین کتاب من "پروانه ات خواهم ماند" نام داره. داستان این بر می گرده به کارگردان خوب شبکه سه تلویزیون ایران آقای کاشانی که من خیلی ازشون تشکر می کنم و همیشه هم گفتم که آغاز کار من با ایشون بود. ایشون کارگردان یک برنامه تلویزیونی بودند به نام "شب های تابستان" که از شبکه اول سیما پخش می شد. قرار یک مصاحبه ای رو برای من و برای المپیاد گذاشتند و در اون سوالاتی می کردند. در این سوالات رسیدیم به شعر و ادبیات و آخرش گفتند یک تفعل به حافظ بزن و بخون. اتفاقاً شعر "چو بشنوی سخن اهل دل نگو که خطاست" در اومد. اون رو خوندم و تموم شد. چند ماه بعد از اون مصاحبه با من تماس گرفتند و گفتند که یک جنگ اجتماعی رو در شبکه سه سیما تشکیل دادند و به من گفتند که تو حاضری اجرای بخش ادبی اون رو به عهده بگیری؟ این کار رو قبول کردم و کار خیلی قشنگی هم بود. یک سال و نیم این کار رو به شکل مداوم انجام دادم که خوشبختانه با استقبال خیلی زیادی هم مواجه شد. من هفته ای یک بار باید همه نامه ها رو بررسی می کردم و جواب می دادم. تا اینکه این برنامه هم مثل همه قصه ها و نامه ها تموم شد. بعد از این کار آقای کاشانی پیشنهاد کردند حالا شعرهایی که توی این جنگ خوندی رو در قالب یک کتاب ارائه بده. من هم این کار رو کردم و همین جا از نشر معین و پروین هم تشکر می کنم و از ناشر بسیار گلم آقای رامسری که هر سال به من قول دادند که برای اردیبهشت که نمایشگاه کتاب هست، کتاب من رو برسوند. تا حالا هیچ وقت هم بدقولی نکردند و من هم خیلی ازشون تشکر می کنم.

بهزاد: پس علاقت به ماه اردیبهشت به همین خاطره؟

مریم حیدر زاده: علاقم به ماه اردیبهشت به دلیل تولد کسی هست که خیلی تاثیر بزرگی توی زندگی من داشته. به هر حال کتاب من منتشر شد و

الان که من دارم با شما صحبت می کنم بعد از گذشت شش سال این کتاب چاپ هجدهم شده و من به ناشرم تبریک میگم.
بهزاد: الان کتاب دیگه ای هم در دست چاپ داری؟
مریم حیدر زاده: بله. کتاب دهم من به نام "اون یکی رو جز من داشت". اسم غم انگیز و حقیقی که در حقیقت اسم ترانه اول این کتابه .
"اون چشمهای روشن داشت اون، یکی رو جز من داشت،
من تو حسرت موندن اون، خیال رفتن داشت"
این کتاب رو هم در اردیبهشت سال ۱۳۸۴ در نمایشگاه کتاب خواهیم داشت. امیدوارم هیچ کس، هیچ کسی رو به جز همون یک نفر نداشته باشه ...

مریم و دادگاه

بهزاد: رشته ادبیات خوندی ؟
مریم حیدر زاده: رشته دبیرستان من انسانی بود اما رشته دانشکده من متاسفانه حقوق قضایی دانشگاه تهران بود.
بهزاد: این رشته رو دوست نداشتی؟
مریم حیدر زاده: نه زیاد. من خودم ادبیات رو دوست داشتم. زمان انتخاب رشته که رسید، همه مخصوصاً کادر مدرسه ای که توش تحصیل می کردم گفتند به خاطر معدلت حقوق بخون!
من فکر می کردم شاید قسمت های عملی این رشته بتونه من رو جذب بکنه. مثل رفتن به دادگاه، زندان ها و ... چون این جاها با احساسات مردم ارتباط داره و میتونه برای کسی که عشق به شعر و ادبیات داره مؤثر باشه. ولی متاسفانه ما حتی یک جلسه عملی هم توی دانشگاه تهرانی که این همه ازش صحبت می کنند نداشتیم! یعنی چهار سال تئوری خوندم. ترم دوم بود که من متاسفانه متوجه شدم و دیدم که نمی تونم این رشته رو تحمل کنم! اما به اصرار مادرم این چهار سال رو تموم کردم و کاملاً درس رو بوسیدم و گذاشتم کنار!

قرمز و سفید

بهزاد: توی مقدمه یکی از کتاب هات گفتی : "می گویند متولد ۲ بعدازظهر ۲۹ آبان ۵۶، عاشق گل سرخ، رنگ سرخ و هر چیز سرخ ... حالا واقعاً این سرخی رو به خاطر رنگ قرمز دوست داری یا اینکه از تیم پرسپولیس خوشت میاد؟

مریم حیدر زاده: نمیدونم کدومش به خاطر کدومش هست!
(تازگی آهنگی به اسم پرسپولیس در ایران بیرون آمده که شعرش مال مریمه)

بهزاد: نه واقعاً چرا شیفته رنگ قرمز هستی؟
مریم حیدر زاده: چون عاشق پاییز و رنگ های پاییزم. قرمز، زرد و نارنجی.

بهزاد: چرا پاییز؟

مریم حیدر زاده: به دلیل اینکه پاییز یک حس عاشقانه و شاعرانه قشنگی به من می‌دهد. خیلی از دوست‌های صمیمی من شاید اول مهر زنگ می‌زنند و عید رو به من تبریک می‌گویند و اون‌ها اول فروردین هیچ وقت این کار رو نمی‌کنند! چون می‌دونند که من بهار رو زیاد دوست ندارم! البته منهای ماه اردیبهشت که یک ارادت خاصی به متولدینش دارم! کلاً فعالیت‌های من در زمینه نوشتن، شعرها و کارهایی که خودم انجام میدم، اتفاقاتی که توی زندگی من می‌افته، همیشه برام بخش دوم سال موفقیت‌آمیزتر بوده. پاییز برام پیام‌آور یک سری خاطرات خیلی قشنگ بوده و همچنین زمستون به خاطر شب‌ی‌ها و اون قداست قشنگش که وجود داره، برف و اون سفیدی و دونه‌های درشتش از پشت پنجره. و در ضمن تولدم هم تو ماه آبانه.

بهزاد: چه چیزهای دیگه توی پاییز هست که تو دوست داری؟



مریم حیدر زاده: تو پاییز خیلی آشنایی هست که بعد از خیلی جدایی‌ها اتفاق می‌افته. پاییز یک عطر قشنگی داره و اینکه آدم با احتیاط باید رد بشه که برگ‌ها نشکنند. اون‌ها دیگه شکست خوردند که از اون بالا افتادند پایین، ولی ما دیگه اون‌ها رو نشکنیم. من همیشه سعی می‌کنم با احتیاط راه برم و از طرفی که برگ‌ها باشن نرم که فکر می‌کنم آدم اگر کسی رو دوباره شکست بده خیلی بده.

بهزاد: دیگه از چه رنگی خوشتر می‌آید؟

مریم حیدر زاده: سفید هم رنگ قشنگی هستش. چون هم رنگ عزا هست، هم عروسی. یعنی فکر کنید که رنگ کفنی که

انسان سفر کرده رو توش می‌پیچند و رنگ لباس عروس هر دو سفیده.

بهزاد: مریم، ما شعرهای تو رو از زبون خیلی از خواننده‌های داخل و خارج از کشور شنیدیم. بارها هم توی روزنامه‌ها در ایران شکایت کردی که چرا خواننده‌ها شعرهای من رو بر می‌دارند! معمولاً آدم از این کار خوشحال میشه، تو چرا ناراحت میشی؟

مریم حیدر زاده: اولاً فکر می‌کنم حق مسلم یک شاعر و ترانه‌سرا این هست که وقتی که بخواهند شعرش رو بخوندند ازش اجازه بگیرند و صحبتی باهاش نکنند.

شاید یک نفر دارای زیباترین صدای دنیا باشه اما سلیقه اون شاعری که اون ترانه رو نوشته با اون آدم متفاوت باشه. این حق مسلم اون شخصه که حق انتخاب بهش داده بشه. به نظر من این کوچک‌ترین کاریه که می‌تونن انجام بدن.

همیشه به ما از بچگی یاد دادند که یک شکلات رو اگر می خواهیم برداریم اجازه بگیریم. سرقت ادبی از اون سرقت هایی هست که جبران ناپذیره و همیشه خریدش و با پول جبراناش کرد. "فقط به خاطر تو"، "شمعدونی"، "نامه"، "قناری" و "جلوی آینه نرو آینه خجالت می کشه" رو از زبون کسانی شنیدم که اصلاً دوست نداشتم بشنوم. یعنی علاوه بر اینکه بی اجازه بود اصلاً به دل من هم ننشست.

بهزاد: باز هم ممکنه آلبوم های دیگه در این چند ماه آینده بیرون بیاد. با اونها چیکار میشه کرد؟

مریم حیدر زاده: متأسفانه به خاطر نبودن حق تالیف و کپی توی ایران این مشکل هست. کتاب ها کمابیش توی بیشتر نقاط دنیا میره و این برای من خیلی خوشحال کننده هست. خیلی از اشخاص بهانه می کنند که ما شماره تماس نویسنده این کتاب رو نداشتیم و ... اصلاً این افراد می تونند با شما یعنی برنامه روز هفتم تماس بگیرند! با این کار می تونن تمام بهونه ها رو از بین ببرند! می تونن با شما تماس بگیرند و شما هم این لطف رو می کنید که به من اطلاع بدید و دیگه هیچ بهانه ای برای اون افراد بهانه جو نمی مونه.

بهزاد: از کدوم یکی از این آهنگ هایی که از روی شعرهای تو بدون اجازه خونده شده بیشتر بدت میاد؟

مریم حیدر زاده: "فقط به خاطر تو" چون علاوه بر سرقت شعر، اون رو خراب کردند و ردیف شعر رو برداشتند و قافیه های خیلی بدی بهش اضافه کردند! در ضمن صدای خواننده اش رو هم دوست ندارم!

بهزاد: می شه شعرش رو برامون بگی؟

مریم حیدر زاده: باشه. البته پس و پیش خواهم گفت و همه اش رو یادم نیست ولی براتون می گم .

آخر یه روز دق می کنم فقط به خاطر تو، دنیا رو عاشق می کنم فقط به خاطر تو ...

سر به بیابون می زنم فقط به خاطر تو، رو دست مجنون می زنم فقط به خاطر تو ...

یه روز میشم بی آبرو فقط به خاطر تو، قریونی یه جستجو فقط به خاطر تو ...

تو هم یه روز میری سفر فقط به خاطر من، خیره میشن چشمام به در فقط به خاطر تو ... میگی که از پیشم برو فقط به خاطر من، میرم به احترام تو فقط به خاطر تو.

بهزاد: مریم می شه گفت تو کنسرت هم دادی یعنی شعرهاتو اجرا کردی ... میشه دربارهش بیشتر برامون توضیح بدی؟

مریم حیدر زاده: آخرین برنامه من در حقیقت به عنوان کنسرت سال ۱۳۸۰ در کشور سوئد بود که مدیر رادیو آوا، آقای ایرانی که در سوئد هستند از من برای اجرای چند تا کنسرت در استکهلم و چند شهر دیگه سوئد دعوت کردن.

با وجود اینکه من بهمن ماه در سردترین فصل به این کشور رفتم اما این یکی از بهترین سفرهای من بود. البته از ایشون قول گرفتم که روز چهاردم فوریه، روز عشاق به ایران برگردم.

بهزاد: وقتی روز عشاق خونه بودی اون کارتی رو که می خواستی دریافت کردی ؟

مریم حیدر زاده: ناچارم راست بگم که از اون کسانی که همیشه منتظرشون بودم هیچ وقت اون کارت رو نگرفتم!

بهزاد: شاید چون از روز والتاین بی خبرن؟

مریم حیدر زاده: نه اتفاقاً می دونند! خیلی از دوستان لطف می کنند و برای من کارت و حتی دست گل های ناشناس عجیب می فرستن. همشون هم می دونند که رنگ قرمز رو دوست دارم و همیشه برام گل سرخ می فرستند. ولی اونی که می خوام هیچوقت از من یادی نکرد.

بهزاد: یکی دیگه از شعرهایت رو برامون می خونی؟

مریم حیدر زاده: یک شعر اجتماعی می خونم به اسم "یک حقیقت تلخ" از کتاب "یا تو یا هیچ کس".

یه نفر خوابش میاد و واسه خواب جا نداره، یه نفر یک لقمه نون برای فردا نداره ... یه نفر نشسته و اسکناسهاشو میشماره، می خواد امتحان کنه که تا داره یا نداره ... یکی از بس که بزرگه خونشون گم میشه توش، اون یکی



اطاقشون واسه همه جا نداره ... یکی از واحدهای بالای برجشون میگه، یکی اما خونشون اطاق بالا نداره ... کاش یه روزی بشه که دیگه نشه جمله ای ساخت، با نمی خوام با همیشه با نشد با نداره.

بهزاد: مریم جان خیلی ممنون خیلی حرف های بیشتر برای گفتن هست. دوست دارم اگه میشه در آینده اگر دوست داشته باشی طرفدارهات برات سوال بفرستند و جواب بدی.

مریم حیدر زاده: بله، خیلی خوشحال میشم. ایمیل من هم m_n_respina@yahoo.com هست. یک شعر کوتاه هست که با اون از همه خداحافظی می کنم ...

اول نامه جای دل تنگ چند تا نقطه چین می گذارم،

جای اسم قشنگت سر سطر

نازنین، نازنین می گذارم ...

گفتن از تو ولی کار من نیست،

پس قلم را زمین می گذارم ...

شب و روز همه بخیر

و پر از گل سرخ.

تا قیامت

من میگویم بهم نگاه کن
تو میگی که چون فدا کن
من میگویم چشمت قشنگه
تو میگی دنیا دو رنگه
من میگویم دلم اسیره
تو میگی که خیلی دیره
من میگویم چشمت و واکن
تو میگی من و رها کن
من میگویم قلبم رو نشکن
تو میگی من می شکنم من ؟
من میگویم دلم رو بر دی
تو میگی به من سپردی ؟
من میگویم دلم شکسته است
تو میگی خوب میشه خسته است
من میگویم بمون همیشه
تو میگی بین نمی شه
من میگویم تنهام می داری
تو میگی طاقت نداری
من میگویم تنهایی سخته
تو میگی این دست بخته
من میگویم خدا به همرا
تو میگی چه تلخه حرفات
من میگویم که تا قیامت
برو زیبا به سلامت
من میگویم خدا به همرا
تو میگی چه تلخه حرفات
من میگویم که تا قیامت
برو زیبا به سلامت

گفت و گو

من میگویم بهم نگاه کن
تو میگی که چون فدا کن
من میگویم چشمت قشنگه
تو میگی دنیا دو رنگه
من میگویم چه قدر تو ماهی
تو میگی اول راهی
من میگویم بمون همیشه
تو میگی بین همیشه
من میگویم گم خیلی غریب
تو میگی نده فریبم

من ميگم خوابت رو ديدم
تو ميگي ديگه بريدم
من مي گم هدف وصاله
تو ولي ميگي محاله
من ميگم به عمره سوختم
تو ميگي قليم رو دوختم
من ميگم چشما ت و وا کن
تو ميگي من و رها کن
من ميگم خيلي ديوونم
تو ميگي آره مي دونم
من ميگم دلم شکسته ست
تو ميگي خوب ميشه خسته ست
من ميگم بشين کنارم
تو ميگي دوستت ندارم
من ميگم بهم نظر کن
تو ولي ميگي سفر کن
من ميگم واسم دعا کن
تو ميگي نذر رضا کن
من ميگم قليم رو نشکن
تو ميگي من مي شکنم من ؟
من ميگم واست مي ميرم
تو ميگي نمي پذيرم
من ميگم شدم فراموش ؟
تو ميگي نه ، رفتم از هوش
من ميگم که رفتم از ياد ؟
تو ميگي نه مرده فرهاد
من ميگم باز شدي حيروون ؟
تو ميگي بيچاره مجنون
من ميگم ازم بريدي ؟
تو مي پرسني نا اميدي ؟
من ميگم واسم عزيزي
تو ميگي زبون ميريزي ؟
من ميگم تو خيلي نازي
تو ميگي غرق نيازي
من ميگم دلم رو بردي
تو ميگي به من سپردي ؟
من ميگم کردم تعجب
تو ميگي ديگه بگو خب
من ميگم تنهايي سخته
تو ميگي اين دست بخته
من ميگم دل تو رفته
تو ميگي هفت روزه هفته
من ميگم راه تو دوره
تو ميگي چاره عبوره

من ميگم مي خوام بشم گم
تو ميگي حرفاي مردم ؟
من ميگم نگذري ساده ؟
تو ميگي آدم زياده
من ميگم دل به تو بستن ؟
تو ميگي اينقده هستن
من ميگم تنهام ميذاري ؟
تو ميگي طاقت نداري ؟
من ميگم خدا به همبرات
تو ميگي چه تلخه حرفات
من ميگم اهل بهشتي
تو ميگي چه سرنوشتي
من ميگم تو بي گناهي
تو ميگي چه اشتباهي
من ميگم كه غرق دردم
تو ميگي مي خوام بگردم
من ميگم چيزي مي خواستي ؟
تو ميگي تشنمه راستي
من ميگم از غم آبه
تو ميگي دلم كبابه
من مي گم برو كنارش
تو ميگي رفت پيش يارش
من ميگم با تو چيكار كرد ؟
تو ميگي كشت و فرار كرد
من ميگم چيزي گذاشته ؟
تو ميگي دو خط نوشته
من ميگم بختش سپاهه
تو ميگي اون بي گناهه
من ميگم رفته كه حالا
تو مي گي مونده خيالا
من ميگم مي آد به روزي
تو ميگي داري مي سوزي
من ميگم رنگت چه زرده
تو مي پرسني بر ميگرده ؟
من ميگم بياد الهي
تو ميگي كه خيلي ماهي
من ميگم ماهت سفر كرد
تو ميگي تو رو خبر كرد ؟
من ميگم هر كي با ماهش
تو ميگي بار گنااهش ؟
من ميگم تو بي وفايي
تو ميگي بريم يه جايي
من ميگم دلم اسيره
تو ميگي نه خيلي ديره

من میگم خدا بزرگه
تو میگی زندگی گرگه
من میگم عاشق پرنده ست
تو میگی معشوق برنده ست
من میگم به روزها شك کن
تو میگی بهم کمک کن
من میگم خدانگهدار
تو میگی تا چي بخواد یار
من میگم که تا قیامت
برو زیبا به سلامت
پشت تو آب نمی ریزم
که نروندت عزیزم

مثل هیچ کس

مث اون موج صبوري که وفاداره به دریا
تو مهی مثل حقیقت مهربونی مث رویا
چه قدر تازه و پاکي مث یاساي تو باغچه
مث اون دیوان حافظ که نشسته لب طاقچه
تو مث اون گل سرخي که گذاشتم لاي دفتر
مث اون حرفي که ناگفته مي مونه دم آخر
تو مث یارون عشقي روي تنهایی شاعر
تو همون آبي که رسمه بریزن پشت مسافر
مث برق دو تا چشمي توي يك قاب شکسته
مث پرواز واسه قلبي که يکي بالاشو بسته
مث اون مهمون خوبي که میاد آخر هفته
مث اون حرفي که از یاد دل و پنجره رفته
مث پاییزی ولیکن پري از گل های پونه
مث اون قولی که دادی گفتی یادش نمی مونه
تو مث چشمه آبی واسه تشنه تو بیابون
تو مث یه آشنا تو غربت واسه یه عاشق مجنون
تو مث یه سرپناهی واسه عابر غریبه
مث چشماي قشنگي که تو حسرت یه سینه
چشمه ي چشماي نازت مث اشك من زلاله
مث زندگی رو ابرا بودند با من محاله
يك روزي بیا تو خوابم بشو شکل يك ستاره
توي خواب دختری که هیچ کس و جز تو نداره
تو یه عمر مي درخشي تو یه قاب عکس خالي
اما من چشمام رو دوختم به گلای سرخ قالی
تو مث بادبادك من که یه روز رفت پیش ابرا
بي خبر رفتی و خواستی بمونم تنهای تنها
تو مث دفتر مشقم پر خطای عجیبی
مث شاگرداي اول کمی مغرور و نجیبی

دل تو په آسمونه دل تنگ من زميني
مي دونم عوض نمي شي تو خودت گفتي هميني
تو مټ اون كسي هستي كه ميره واسه هميشه
التماسش مي كني كه بمون اون ميگشه نميشه
مټ په تولدي تو مټ تقدير مټ قسمت
مټ الماسي كه هيچ كس واسه اون نداشتنه قيمت
مټ نذر بچه هايي مټ التماس گلدون
مټ ابتداي راهي مټ آينه مټ شمعدون
مټ فسه هاي زيبا پري از خواباي رنگي
حيفه كه پيشم نمون چشاي به اين قشنگي
پر نازي مټ ليلي پر شعري مټ نيما
ديدن تو رنگ مهره رفتن تو رنگ يلدا
بيا مثل اون كسي شو كه به شب قصد سفر كرد
ديد يارش داره ميميره موند ش و صرف نظر كرد

به خاطر من

آخر په روز دق ميكنم فقط به خاطر تو
دنيا رو عاشق ميكنم فقط به خاطر تو
شب به بيابون مي زرم فقط به خاطر تو
رو دست مجنون مي زرم فقط به خاطر تو
تو نمي خوي بيبي پيشم فقط به خاطر من
من ولي سرزنش مي شم فقط به خاطر تو
عشق تو پنهنون ميكني فقط به خاطر من
من دلم و خون مي كنم فقط به خاطر تو
از دور تماشا ميكني فقط به خاطر من
من دل و رسوا ميكنم فقط به خاطر تو
از خوبيات كم ميكني فقط به خاطر من
رشته رو محكم مي كنم فقط به خاطر تو
تو خودت رو گم ميكني فقط به خاطر من
من خودم رو گم ميكنم فقط به خاطر تو
شعله رو خاموش ميكني فقط به خاطر من
شب رو فراموش ميكنم فقط به خاطر تو
تو خنده هات غم ميزني فقط به خاطر من
دنيا رو بر هم ميزم فقط به خاطر تو
په روز مي شم بي آبرو فقط به خاطر تو
قربوني په جست و جو فقط به خاطر تو
تو ام په روز مي ري سفر فقط به خاطر من
خيره مي شن چشم به در فقط به خاطر تو
به من تو ميگي ديوونه فقط به خاطر من
جملت به يادم مي مونه فقط به خاطر تو
تو من و بيرون ميكني فقط به خاطر من
قلبم رو ويرون ميكنم فقط به خاطر تو

میگی از سنگ دلت فقط به خاطر من
یه عمره که تنگه دلم فقط به خاطر تو
تو گفتی عاشقی بسه فقط به خاطر من
دنیا واسم یه قفسه فقط به خاطر تو
می ری سراغ زندگی فقط به خاطر من
من می سوزم تو تشنگیت فقط به خاطر تو
تو میگی عشق یه عاده فقط به خاطر من
دلم پر شکایته فقط به خاطر تو
میگیری از من فاصله فقط به خاطر من
دست میکش از هر گله فقط به خاطر تو
تومیگی از اینجا برو فقط به خاطر من
رفتم به احترام تو فقط به خاطر تو
رد میشی از مقابلم فقط به خاطر من
مونده سر قرار دلم فقط به خاطر تو
ناز میکنی برای من فقط به خاطر من
من میشینم به پای تو فقط به خاطر تو
نیستی کنار پنجره فقط به خاطر من
دل نمی تونه بگذره فقط به خاطر تو
تو من رو یادت نمیداد فقط به خاطر من
دلم کسی رو نمی خواد فقط به خاطر تو
می گذری از گذشته ها فقط به خاطر من
می رم توی نوشته ها فقط به خاطر تو
تو منو تنها می داری فقط به خاطر من
من خودم رو جا میدارم فقط به خاطر تو
دل رو گذاشتی بی جواب فقط به خاطر من
یه عمر میکشم عذاب فقط به خاطر تو
دلت شکسته می دونم فقط به خاطر من
منم یه خسته می دونی فقط به خاطر تو
آخر ازم جدا شدی فقط به خاطر من
من مشغول دعا شدم فقط به خاطر تو

به خاطر تو

آخر یه روز دق می کنم فقط به خاطر تو
دنیا رو عاشق میکنم فقط به خاطر تو
شب به بیابون می زوم فقط به خاطر تو
رو دست مجنون می زوم فقط به خاطر تو
عشقت رو پنهون می کنی فقط به خاطر من
من دلم رو خون میکنم فقط به خاطر تو
تو گفتی عاشقی بسه
دنیا برام یه قفسه
گفتی که عشق یه عاده
دلم پر از شکایته

گفتي مي خواي بري سفر
خيره شدن چشام به در
من مي شينم به پاي تو فقط به خاطر تو
من مي شينم به پاي تو فقط به خاطر تو
به من تو گفتي ديوونه فقط به خاطر من
حرفت به يادم مي مونه فقط به خاطر تو
از خوبيات كم ميكني
قلم رو پر پر مي كني
گفتي كه از سنگه دلت
از من و دل تنگه دلت
از خوبيات كم ميكني
قلم رو پر پر مي كني
گفتي كه از سنگه دلت
از من و دل تنگه دلت
ازم گرفتني فاصله فقط به خاطر من
دست كشيدم از هر گله فقط به خاطر تو
گفتي كه از اينجا برو فقط به خاطر من
مي رم به احترام تو فقط به خاطر تو

خلوت يك شاعر

كاش در دهكده عشق فراواني بود
توي بازار صداقت كمې ارزاني يود
كاش اگر گاه كمې لطف به هم ميكرديم
مختصر بود ولي ساده و پنهاني بود
كاش به حرمت دلهاي مسافر هر شب
روي شفاف تزين خاطره مهماني بود
كاش دريا كمې از درد خودش كم مي كرد
قرض مي داد به ما هرچه پريشاني بود
كاش به تشنگي پونه كه پاسخ داديم
رنگ رفتار من و لحن تو انساني بود
مثل حافظ كه پر از معجزه و الهامست
كاش رنگ شب ما هم كمې عرفاني بود
چه قدر شعر نوشتيم براي باران
غافل از آن دل ديوانه كه باراني بود
كاش سهراب نمي رفت به اين زودي ها
دل پر از صحبت اين شاعر كاشاني بود
كاش دل ها پر افسانه ي نيما مي شد
و به يادش همه شب ماه چراغاني بود
كاش اسم همه دختركان اينجا
نام گلهاي پر از شبنم ايراني بود
كاش چشمان پر از پرسش مردم كمتر
غرق اين زندگي سنگي و سيماني بود

کاش دنيای دل ما شبی از این شبها
غرق هر چیز که می خواهی و می دانی بود
دل اگر رفت شبی کاش دعایی بکنیم
راز این شعر همین مصرع پایانی بود

این روزا

این روزا عادت همه رفتن و دل شکستنه
درد تموم عاشقا پای کسی نشستنه
این روزا مشق بچه ها به صفحه آشفته
گردای رو آینه ها فقط غم زندگیه
این روزا درد عاشقا فقط غم ندیدنه
مشکل بی ستاره ها به کم ستاره چیدنه
این روزا کار گلدونا از شبنمی تر شدنه
آرزوی شقایقا به شب کبوتر شدنه
این روا آسمونمون پر از شکسته بالیه
جای نگاه عاشقت باز توی خونه خالیه
این روزا کار آدما دلهاي پاک رو بردنه
بعدش اونو گرفتن و به دیگری سپردنه
این روزا کار آدما تو انتظار گذاشتنه
ساده ترین بهانشون از هم خبر نداشتنه
این روزا سهم عاشقا غصه و بی وفايیه
جرم تمومشون فقط لذت آشناییه
این روزا توی هر قفس یکی دو تا قناریه
شبها غم قناریها تو خواب خونه جاریه
این روزا چشمای همه غرق نیاز شبنمه
رو گونه هر عاشقی چند قطره بارون غمه
این روزا ورد بچه ها بازی چرخ و فلکه
قلبای مثل دریامون پر از خراش و ترکه
این روزا عادت گلها مرگ و بهونه کردنه
کار چشمای آدما دل رو دیونه کردنه
این روزا کار رویامون از پونه خونه ساختنه
نشونه پروانگی زندگی ها رو باختنه
این روزا تنها چارمون شاید پرنده مردنه
رو بام پاک آسمون ستاره رو شمردنه
این روزا آدما دیگه تو قلب هم جا ندارن
مردم دیگه تو دلهاشون به قطره دریا ندارن
این روزا فرش کوچه ها تو حسرت به عابره
هر جا یکی منتظر ورود به مسافره
این روزا هیچ مسافری بر نمی گرده به خونه
چشای خسته تا ابد به در بسته می مونه
این روزا قصه ها همش قصه دل سوزوندنه
خلاصه حرف همه پر زدن و نموندنه

این روزا درد آدما فقط غم بی کسیه
زندگیشون حاصلی از حسرت و دلواپسیه
این روزا خوشبختی ما پشت مه نبوده
کار تموم شاعرا فقط غزل سرودنه
این روزا درد آدما داشتن چتر تو بارونه
چشمای خیس و ابریشون همپای رود کارونه
این روزا دوستا هم دیگه با هم صداقت ندارن
یه وقتا توی زندگی همدیگر و جا می دارن
جنس دلای آدما این روزا سخت و سنگیه
فقط توی نقاشیا دنیا قشنگ و رنگیه
این روزا جرم عاشقی شهر دل و فروخته
چاره فقط نشستن و به پای چشمی سوخته
اسم گلا رو این روزا دیگه کسی نمی دونه
اما تو تا دلت بخواد اینجا غریب فراوونه
این روزا فرصت دلا برای عاشقی کمه
زخمای بی ستاره ها تشنه یاس مرهمه
این روزا اشک مون فقط چاره ی بی قراریه
تنها پناه آدما عکسای یادگاریه
این روزا فصل غربت عشق و بیدهای مجنونه
بغضای کال باغچه منتظر یه بارونه
این روزا دوستای خوبم همدیگر رو گم میکنن
دلای پاک و ساده رو فدای مردم میکنن
این روزا آدما کمن پشت نقاب پنجره
کمتر میبینی کسی رو که تا ابد منتظره
مردم ما به همدیگه فقط زود عادت می کنن
حقا که بی وفایی رو خوب هم رعایت میکنن
درسته که اینجا همه پاییزا رو دوست ندارن
پاییز که از راه میرسه پا روی برگاش می دارن
اما شاید تو زندگی به بغض خیس و کال دارن
چند تا غم و یه غصه و آرزوی محال دارن
این روزا باید هممون برای هم سایه باشیم
شبا یه کم دلواپس کودک همسایه باشیم
اون وقت دوباره آدما دستاشون رو پل میکنن
دردای ارغوانی رو با هم تحمل می کنن
اگه به هم کمک کنیم زندگی دیدنی میشه
بر سر پیمان می مونن دوستای خوب تا همیشه
اما نه فکر که میکنم این کار یه کار ساده نیست
انگار برای گل شدن هنوز هوا آماده نیست

نامه بی جواب

سلام بهونه قشنگ من برای زندگی
آره باز منم همون دیوونه ی همیشگی

فدای مهربونیات چه مکنی با سرنوشت
دلم برات تنگ شده بود این نامه رو واست نوشت
حال من رو اگه بخوای رنگ گلای قالیه
جای نگاهت بد جوری تو صحن چشمام خالیه
ابرا همه پیش من اینجا هوا پر از غمه
از غصه هام هر چی بگم جون خودت بازم کمه
دیشب دلم گرفته بود رفتم کنار آسمون
فریاد زدم یا تو بیا یا من و پیشت برسون
فدای تو! نمی دونی بی تو چه دردی کشیدم
حقیقت رو واست بگم به آخر خط رسیدم
رفتی و من تنها شدم با غصه های زندگی
قسمت تو سفر شد و قسمت من آوارگی
نمی دونی چه قدر دلم تنگه برای دیدنت
برای مهربونیات نوازشات بوسیدنت
به خاطرت مونده یکی همیشه چشم به راهته
یه قلب تنها و کیود هلاک یه نگاهته
من می دونم همین روزا عشق من از یادت میره
بعدش خبر میدن بیا که داره دوستت میمیره
روزات بلنده یا کوتاه دوست شدی اونجا با کسی
بیشتر از این من و نذار تو غصه و دلواپسی
یه وقت من و گم نکنی تو دود اون شهر غریب
یه سرزمین غریبه با صد نیرنگ و فریب
فدای تو یه وقت شبی بی خوابی خستت نکنه
غم غریبی عزیزم زرد و شکستت نکنه
چادر شب لطیف تو از روت شبی پس نرنی
تنگ بلور آب تو یه وقت ناغافل نشکنی
اگه واست زحمتی نیست بر سر عهد مون بمون
منم تو رو سپردم دست خدای مهربون
راستی دیروز بارون اومد من و خیالت تر شدیم
رفتیم تو قلب آسمون با ابرا همسفر شدیم
از وقتی رفتی آسمونمون پر کیوتره
زخم دلم خوب نشده از وقتی رفتی بد تره
غصه نخور تا تو بیای حال منم این جوریه
سرفه های مکررم مال هوای دوریه
گلدون شمعدونی مونم عجیب واست دلواپسه
مثه یه بچه که بار اوله میره مدرسه
تو از خودت برام بگو بدون من خوش میگذره ؟
دلت می خواد می اومدم یا تنها رفتی بهتره
از وقتی رفتی تو چشم فقط شده کاسه خون
همش یه چشمم به دره چشم دیگم به آسمون
یادت می آد گریه هامو ریختم کنار پنجره
داد کشیدم تو رو خدا نامه بده یادت نره
یادت میاد خندیدی و گفتمی حالا بذار برم
تو رفتی و من تا حالا کنار در منتظرم

امروز دیدم دیگه داری من رو فراموش می کنی
فانوس آرزو هامونو داری خاموش میکنی
گفتم واست نامه بدم نگگی عجب چه بی وفاست
با این که من خوب می دونم جواب نامه با خداست
عکسای نازنین تو با چند تا گل کنارمه
یه بغض کهنه چند روزه دائم در انتظارمه
تنها دلیل زندگی با یه غمی دوست دارم
داغ دلم تازه میشه اسمت و وقتی می آرم
وقتی تو نیستی چه کنم با این دل بهونه گیر
مگه نگفتم چشمات رو از چشم من هیچ وقت نگیر
حرف منو به دل نگیر همش مال غریبه
تو رفتی و من غریب شدم چه دنیای عجیبه
زودتر بیا بدون تو اینجا واسم جهنمه
دیوار خونمون پر از سایه ی غصه و غمه
تحملی که تو دادی دیگه داره تموم میشه
مگه نگفتی همه جا ماله منی تا همیشه
دلم واست شور می زنه این دل و بی خبر نذار
تو رو خدا با خوبیات رو هیچ دلی اثر نذار
فکر نکنی از راه دور دارم سفارش میکنم
به جون تو فقط دارم یه قدری خواهش میکنم
اگه بخوام برات بگم شاید بشه صد تا کتاب
که هر صفحه ش قصه چند تا درده و چند تا عذاب
می گم شبها ستاره ها تا می تونن دعوات کنن
نورشونو بدرقه پاکی خنده هات کنن
یه شب تو پاییز که غمت سر به سر دل می ذاره
مریم همون کسی که بیشتر از همه دوست داره

زیر درخت آرزو

می خوام یه قصری بسازم پنجره هاش آبی باشه
من باشم و تو باشی یک شب مهتابی باشه
می خوام یه کاری بکنم شاید بگی دوسم داری
می خوام یه حرفی بزنی که دیگه تنهام نذاری
می خوام برات از آسمون یاسای خوشبو بچینم
می خوام شبها عکس تو رو تو خواب گل ها بینم
می خوام که جادوت بکنم همیشه پیشم بمونی
از تو کتاب زندگیم یه حرف رنگی بخونی
امشب می خوام برای تو یه فال حافظ بگیرم
اگر که خوب در نیومد به احترامت بمیرم
امشب می خوام تا خود صبح فقط برات دعا کنم
برای خوشبخت شدن خدا خدا خدا کنم
امشب می خوام رو آسمون عکس چشات رو بکشم
اگه نگاهم نکنی ناز نگاتو بکشم

مي خوام تو رو قسم بدم به جون هر چي عاشقه
به جون هر چي قلب صاف رنگ گل شقايقه
يه وقتي كه من نبودم بي خبر از اينجا نري
بدون يه خداحافظي پر نرزي تنها نري
يه موقعي فكر نكني دلم واست تنگ نميشه
فكر نكني اگه بري زندگي كمرنگ نميشه
اگه بري شبا چشم يه لحظه هم خواب ندارن
آسموناي آرزو يه قطره مهتاب ندارن
راستي دلت مياد بري بدون من بري سفر
بعديش فراموشم كني برات بشم يه رهگذر
اصلا بگو كه دوست داري اينجور دوست داشته باشم
اسم تو رو مثل گلا تو گلدونا كاشته باشم
حتي اگه دلت نخواد اسم تو تو قلب منه
چهره تو يادم مي آد وقتي كه بارون مي زنه
اي كاش منم تو آسمون يه مرغ دريايي بودم
شمايد دوست داشتي اگه آهوي صحرايي بودم
اي كاش بدوني چشمات و به صد تا دنيا نمي دم
يه موج گيسوي تو رو به صد تا دريا نمي دم
به آرزو هام مي رسم اگر كه تو پيشم باشي
اونوقت خوشبخت ميشم مثل فرشته ها تو نقاشي
تا وقتي اينجا بموني بارون قشنگ و نم نمه
هواي رفتن كه كني مرگ گلهاي مريمه
نگام كن و برام بگو بگوي مي ري يا مي موني
بگو دوست داري يا نه مرگ گلهاي شمعدوني
نامه داره تموم ميشه مثل تموم نامه ها
اما تو مثل آسمون عاشقي و بي انتها

هواي رفتن

مي خوام يه قصري بسازم
پنجره هاش آبي باشه
من باشم و تو باشي و
يه شب مهتابي باشه
امشب مي خوام از آسمون
ياسهاي خوشبو بچينم
امشب مي خوام عكس تو رو
تو خواب گل ها ببينم
كاشكي بدوني چشمات رو
به صد تا دنيا نمي دم
يه موج گيسوي تو رو
به صد تا دريا نمي دم
كاش تو هواي عاشقي
هميشه پيشم بموني

از تو کتاب زندگي
حرفاي رنگي بخوني
حتي اگه دلت نخواد
اسم تو ، تو قلب منه
چهره تو يادم مياد
وقتي که بارون مي زنه
امشب مي خوام براي تو
يه فال حافظ بگيرم اگر که خوب در نيومد
به احترامت بميرم
امشب مي خوام رو آسمون
عکس چشات رو بکشم
اگر نگاهم نکني
ناز نگات رو بکشم
مي خوام تو رو قسم بدم
به جون هر چي عاشقه
به جون هر چي قلب صاف
رنگ گل شقايقه
يه وقتي که من نبودم
بي خبر از اينجا نري
بدون يه خداحافظي
پر تزني تنها نري
وقتي که اينجا بموني
بارون قشنگ و نم نمه
هوای رفتن که کني
مرگ گلهاي مريمه

خيال

ديشب دوباره ديدمت اما خيال بود
تو در کنار من بشيني محال بود
هر چه نگاه عاشق من بي نصيب بود
چشمان مهربان تو پاك و زلال بود
پاييز بود و كوچه اي و تك مسافري
با تو چه قدر كوچه ما بي مثال بود
نشنييد لحن عاشق من را نگاه تو
پرواز چشم هاي تو محتاج بال بود
سيب درخت بي ثمر آرزوي من
يك عمر مانده بود ولي كال كال بود
گفتم كمی بمان به خدا دوست دارم
گفتي مجال نيست و ليكن مجال بود
يك عمر هر چه سهم تو از من نگاه بود
سهم من از عبور تو رنج و ملال بود
چيزي شبیه جام بلور دلي غريب

حالا شکست وای صدای وصال بود
شب رفت و ماه گم شد و خوابم حرام شد
اما نه با خیال تو بودم حلال بود

محبت

نام تو رو آورده ام دارم عبادت میکنم
گرد نگاهت گشته ام دارم زیارت میکنم
دستت به دست دیگری از این گذشته کار من
اما نمی دانم چرا دارم حسادت میکنم
گفتی دلم را بعد از این دست کس دیگر دهم
شاید تو با خودی گفته ای دارم اطاعت میکنم
رفتم کنار پنجره دیدم تو را با بگذریم
چیزی ندیدم این چنین دارم رعایت میکنم
من عاشق چشم تو ام تو مبتلای دیگری
دارم به تقدیر خودم چندیست عادت میکنم
تو التماسیم می کنی جوری فراموشت کنم
با التماس ولی تو را به خانه دعوت میکنم
گفتی محبت کن برو باشد خدا حافظ ولی
رفتم که تو باور کنی دارم محبت میکنم

فاصله

گفتی که مرا دوست نداری گله ای نیست
بین من و عشق تو ولی فاصله ای نیست
گفتم که کمی صبر کن و گوش به من کن
گفتی که نه باید بروم حوصله ای نیست
پرواز عجب عادت خوبیست ولی حیف
تو رفتی و دیگر اثر از چلچله ای نیست
گفتی که کمی فکر خودم باشم و آن وقت
جز عشق تو در خاطر من مشغله ای نیست
فتی تو خدا پشت و پناهت به سلامت
بگذار بسوزند دل من مساله ای نیست

اگه تو از پیشم بری

اگه تو از پیشم بری سر به بیابون می دارم
هر چی گل شقایقه رو خاکِ مجنون می دارم
اگه تو از پیشم بری من خودم و گم می کنم
به عمر تو رو شرمنده حرفای مردم می کنم
اگه تو از پیشم بری دل رو به دریا می زنم

غرور خورشید و با برف آرزوها می شکنم
اگه تو از پیشم بری کار من آوارگیه
خلاصه شو واست بگم که آخر زندگیه
اگه بری شکایت تو رو به دریا میکنم
شقایقای عالم و من بی تو رسوا میکنم
اگه تو از پیشم بری زندگی خاکستریه
فرداش یکی خبر می ده دلت پیش دیگریه
اگه تو از پیشم بری شمعدونیا دق میکنن
شکایت چشم تو رو به مررغ عاشق میکنن
اگه بری پرستوها از زندگیشون سیر میشن
آهوا توی دام صیادای پیر اسیر می شن
اگه بری دریا پر از اشک و نیاز ماهیاس
شبای شهرمون مئه چشمای عاشقت سیاس
اگه بری په شب تو خواب دریا رو آتیش می زنه
نردبون آسمون و با هر چی نوره می شکنم
اگه بری پروانه ها شمعا رو خاموشن میکنن
قنریای قفسی دل و فراموش میکنن
اگه بری پلک گلا از غم عشق تو تره
یکی مئه من دلش از چشمای تو بی خبره
اگه تو از پیشم بری پنجرمون بسته میشه
په دل با صد تا آرزو از زندگی خسته میشه
اگه بری مجنون دیگه از من و تو نمیگذره
نرو بذار بینمت باز از کنار پنجره
اگه بری من می مونم با بازی های سرنوشت
که من رو تو دوزخ گذاشت ترو فرستاد به بهشت
اگه بری به آسمون شب شکایت میکنم
په شب می شینم با خدا تا صبح خلوت میکنم
اگه بری پرنده ها بر نمی گردن به لونه
بی تو کدوم پرنده ای راه خودش رو می دونه
اگه تو از پیشم بری تو ابرا غوغا میکنم
برای مردن گلا بهونه پیدا میکنم
اگه تو از پیشم بری یاسا ترک بر میدارن
شبنا رو گل رز مگه حتی طاقت میارن
اگه بری مردم منو به هم دیگه نشون می دن
می پرسن از همدیگه که چی راجع من شنیدن
اگه بری همه میگن عشق من و تو هوسه
بمون با هم نشون بدیم که عشق ما مقدسه
اگه بری می لرزه فرهاد و ستون بیستون
به خاطر اونم شده تو تا ابد پیشم بمون
اگه بری می گن دیدی این آخر و عاقبتش
ما هیچ کدوم و نمی خوایم نه رنج و نه محبتش
اگه بری نمی دونن شاید واست خوشبختیه
نمی دونن لذت بعضی خوشیا تو سختیه
اگر چه وقتی تو بری دیگه من و نمی بینی

اڳه بخوای هم می باید تا فصل محشر بشیني
اما تورو جوون خودت که از همه عزیزتری
با یک نگاهت منو تا اوون ور دنیا می بری
اڳه میشه بری یه جا به آرزوهات برسی
یا که دور از چشمای من قلب تو دادی به کسی
برو منم با ید تو زندگی رو سر میکنم
گاهی به اشتیاق تو قلبم و پر پر میکنم
عیدا که شد عشق تو رو تو قلب هفت سین می چینم
با اینکه رفتی باز تو رو کنار هفت سین می بینم
غصه نخور دنیای ما سمبل بی وفايیه
هر چی من و تو می کشیم تقصیر آشناییه
راستی اڳه بخوای بری این جوری طاقت می یارم
خودم باید دست تو رو دست غربت بذارم
اڳه بری دنبال تو میام تا اوج آسمون
اون وقت می بینم همه رو پس تو نرو پیشم بمون
دلت می خواد اڳه یه روز بدون من می رفتی یه جا
دنبال مهربونیات آواره شم تو کوچه ها
اڳه بری یه وقت می آی می بینی مریم نداری
اون وقت باید دسته گل و رو خاک مریم بزاری
اڳه بری بیدای مجنون و پریشون می کنم
سقف دل و بر سر آرزوها و بیرون میکنم
اڳه بری اینجا یه دل بمون که صاحب اون مریمه
اڳه بری دعای من باز می یاد پشت سرت
من به فدای تو و عشق تو و فکر سفرت

می دونم

زندگی پر از سواله می دونم
رسیدن به تو خیاله می دونم
تو میگی یه روزی مال من میشی
اما موندت محاله می دونم
تو میگی شبا دعامون می کنی
چشمه چات زلاله می دونم
توی آسمون سرنوشت ما
ماه کاملهلاله می دونم
تو میگی پرنده شیم بریم هوا
غصه ما دو تا باله می دونم
چشم من پر از غم نبودنت
دل تو پر از ملاله می دونم
طاقتم دیگه داره تموم میشه
صبر تو رو به زواله می دونم
آره می ری و نمی برسی که این
دل عاشق در چه حاله می دونم

حدس

و حدس مي زخم شبي مرا جواب ميکني
و قصر كوچك دل مرا خراب ميکني
سر قرار عاشقي هميشه دير کرده اي
ولي براي رفتنت عجب شتاب ميکني
من از کنار پنجره تو را نگاه ميکنم
و تو به نامديگري مرا خطاب مي کنی
چه ساده در ازاي يك نگاه پاك و ماندني
هزار مرتبه مرا ز خجالت آب ميکني
به خاطر تو من هميشه با همه غريبه ام
تو کمتر از غريبه اي مرا حساب ميکني
و کاش گفته بودي از همان نگاه اولت
که بعد من دوباره دوست انتخاب مي کنی

يك فکر ديگر

امشب تمام خويش را از غصه پرپر ميکنم
گلدان زرد ياد را با تو معطر ميکنم
تو رفته اي و رفتنت يك اتفاق ساده نيست
ناچار اين پرواز را اين بار باور ميکنم
يك عهد بستم با خودم وقتي بيابي پيش من
به احترام رجعتت من ناز کمتر مي کنم
يك شب اگر گفتي برو ديگر ز دستت خسته ام
آن شب براي خلوتت يك فکر ديگر ميکنم
صحن نگاهت را به روي اشتياقم باز کن
من هم ضريح عشق را غرق کبوتر ميکنم
شعريست باغ چشم تو غرق سکوت و آرزو
يك روز من اين شعر را تا آخر از بر ميکنم
گر چه شکستني عهد را مثل غرور ترد من
اما چنان ديوانه ام که با غمت سر ميکنم
زيبا خدا پشت و پناه چشمهاي عاشقت
با اشك و تکرار و دعا راه تو را تر ميکنم

رفع زحمت

حافظ کنار عکس تو من باز نيت ميکنم
انگار حافظ با من و من با تو صحبت ميکنم
وقت قرار ما گذشت و تو نمي دانم چرا
دارم به اين بد قوليت ديرپست عادت ميکنم

چه ارتباط ساده اي بين من و تقدير هست
تقدير و ويران ميکند من هم مرمت مي کنم
در اشتباهي نازنين تو فکر کردي اين چنين
من دارم از چشمان زيبايت شکايت مي کنم
نه مهربان من بدان بي لطف چشم عاشقت
هر جاي دنيا که روم احساس غربت مي کنم
بر روي باغ شانۀ ات هر وقت اندوهي نشست
در حمل بار غصه ات با شوق شرکت ميکنم
يك شادي کوچک اگر از روي بام دل گذشت
هر چند اندک باشد آن را با تو قسمت ميکنم
خسته شدي از شعر من زيبا اگر بد شد ببخش
دلتنگ و عاشق هستم اما رفع زحمت ميکنم

Mohamad Far
Mohamad.Far@Gmail.com
<http://partoflife.blogspot.com>

This E-Book published in 27 July 2005 by Mohamad Far
Create Adobe® PDF

این کتاب از وبلاگ میهن کتاب دانلود شده است.
mihanketab.blogfa.com

برای دریافت اطلاعات بیشتر
و آگاهی از جدیدترین کتابهای اضافه شده،
به صفحه فیس بوک میهن کتاب پیوندید.
facebook.com/mihanketab